

با خود و خدا صادق باشیم



حجت‌الاسلام والمسلمین سید جواد نهشی
کارشناس مذهبی

امام صادق ^(ع) می‌فرمایند: «هیچ پیامبری را خدا مبعوث نکرد مگر برای اینکه ملت خود را به راستگویی دعوت کنند». یعنی صداقت، از مشترکات تمام ادیان است. رسالت همه پیامبران، توصیه مردم به راستی و صدق الحدیث است. پیامبر ^(ص) می‌فرمایند: «بعثت لاتم مکارم الاخلاق». احادیث متعددی درباره مکارم الاخلاق آمده است؛ چون از پیغمبر ^(ص) پرسیدند این مکارم اخلاق چیست که شما برای آن آمدید، از آنمه ^(ع) هم پرسیدند. سی و چند حدیث است. در تمام آن سی وچند حدیث بدون استثنا موضوع «صدق حدیث» یعنی راستگویی مطرح می‌شود.

از همه راستگوتر هم خود خداست. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَضْدَقُ مِنْ ... قِيلَاهُ (نساء/ ۱۲۲). راستگوتر از خدا کیست؟ «وَمَنْ أَضْدَقُ مِنْ ... خَدِيثًا (نساء/ ۸۷). حدیث یعنی سخن. چه کسی از خدا راستگوتر است؟ ما که قرآن می‌خوانیم. در سبک زندگی، قرآن خواندن ما که تمام می‌شود، می‌گوییم: «صدق!.. العلی العظیم».

این حرف راستی بود. پیامبر ^(ص) فرموده‌اند: «تخلقوا باخلاق!..! اخلاق خدا را در خود ایجاد کنید». خدا وقتی سخن می‌گوید، وعده می‌دهد، راست است. بنده او هم اگر در این مسیر برود، خدا ایست. راستگویی را وظیفه خود بدانید؛ مطمئن باشید که خیر می‌بینید. در آیات دیگر هم داریم که «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ ... وَعْدُهُ (آل عمران/ ۱۵۲). وعده خدا راست است و خدا وعده خلاف نمی‌دهد.» «وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ (احزاب/ ۲۲). سخت‌ترین جنگ پیامبر، جنگ احزاب است ولی خداوند در جنگ‌ها پیروزی مسلمین را وعده داده بود. مسلمان‌ها وقتی احزاب را دیدند و همه گروه‌ها و گروهک‌هایی که به جنگ آن‌ها آمده بودند، گفتند: «قالوا هذا ما وَعَدَنَا ... وَ رُسُولُهُ، این وعده خدا و رسول او بوده که به ما داده شده است و «وَصَدَقَ ... وَ رُسُولُهُ، وعده خدا راست است و وعده رسول راست است». بعد از خدا به پیامبران می‌رسیم. خیلی از آن‌ها در قرآن با این وصف آمده‌اند که «صِدِّيقًا نَبِيًّا». گویا اصلا شرط نبی بودن، صدیق بودن و صداقت است یا مثلاً در سوره یس داریم که «وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ: پیامبران راست می‌گفتند».

پیامبر عزیز اسلام ^(ص) در اولین جلسه‌ای که می‌خواستند اسلام را همگانی کنند، برخاستند و آغاز سخن ایشان این بود که «آیا تاکنون از من دروغی شنیده‌اید؟». همه گفتند: نه. این نشان می‌دهد که صداقت چقدر در رهبری و مسئولیت و مدیریت نقش دارد: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (مریم/ ۴۱). ابراهیم صدیق ^(ع). نبی بود. درباره حضرت ادریس و پیامبران دیگر هم آمده است. صداقت را بزرگان ما وقتی تقسیم‌بندی می‌کردند، حداقل این سه قسمت را گفتند که صداقت با خدا، صداقت با خود، صداقت با مردم. ما به خدا می‌گوییم که خدایا، ما تو را بزرگ می‌دانیم، می‌گوییم ...! اکبر امام هفتم ^(ع) فرمودند: بعضی نمازگزارها تکبیره الاحرام که می‌گویند، یک فرشته می‌آید و در گوششان می‌گوید: ای دروغگو، «یا کاذب اتخدعنی؟» خدا می‌گوید من را گول می‌زنی؟ تو واقعا من را بزرگ می‌دانی؟ ما باید با خدا راست باشیم.

بعضی مردم با خدا قرار می‌گذارند که اگر خدا از روی فضل خود به آن‌ها ببخشد، صدقه می‌دهند اما وقتی خدا به آن‌ها می‌بخشد، بخل می‌ورزند: «فَلَمَّا آتَاهُمُ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ» (توبه/ ۱۷۶) این صداقت نداشتن با خداست.

خدا ی متعال در سوره مائده، آیه ۱۱۵ می‌فرماید: «در قیامت مزد راستگویان داده خواهد شد». در قیامت گفته می‌شود امروز روزی است که «قال ... هذا یَوْمُ نَبِّغُ الصَّادِقِینَ صِدْقَهُمْ». راستگویی راستگویان اینجا به درد آن‌ها می‌خورد. اما ما برای منافعمان دروغ می‌گوییم؛ چون نفع ما اینجا می‌کند برای تجارت پرسود، ازدواج و... دروغ بگوییم.

علامه طباطبایی در بحث صداقت به آیه ۱۷۷ بقره اشاره می‌کند و می‌گوید: صداقت در سه حوزه است: حوزه باورها، حوزه رفتارها، حوزه حالات. انسان در هر سه حوزه باید صادق باشد. اگر می‌گویید من خدا را قبول دارم، باید راست بگویید. اگر می‌گویید قیامت را قبول دارم، باید راست بگویید. اگر می‌گویید پیامبر را قبول دارم، باید راست بگویید. این حوزه باورها، در حوزه رفتارها، پولی را که دوست دارد، به فقیر بدهد: «آتَى الْمَالَ عَلٰی حُبِّهِ». این‌ها نشانه صداقت است.

شنیدنی

این عریضه با بقیه فرق می‌کند

معصومه فرمانی کیا (کل شیء یرجع الی اصله)؛ این جمله را زیاد با خودم تکرار می‌کنم. هر قدر از جوانی دور و دورتر می‌شوم، بیشتر دلم می‌خواهد شبیه آدم‌هایی شوم که گذشته‌ها به دنیا آمده‌اند و همان گذشته از جهانمان رفته‌اند و بی‌اخلاصی آدم‌های امروز را ندیده‌اند. -البته دور از جان بعضی‌ها باشد- ولی هر وقت یادم از ننه‌جان می‌آید و روزهای آخر زندگی‌اش، دلم بیشتر می‌خواهد من هم شبیه او عاقبت به‌خیر شوم.

هیچ وقت یادم نمی‌رود ننه همه اسم‌ها را فراموش کرده بود جز نام امام رضا ^(ع) و امام حسین ^(ع)؛ وای مگر می‌شود فراموش کنم هر وقت این اسم‌ها به زبانش می‌چرخید، انگار دلش حال می‌آمد. جوان و جوان‌تر می‌شد، شک ندارم محبت شما اکسیری دارد که معجزه می‌کند.

عجیب است حالا که دارم این نامه را برای شما می‌نویسم، یادم از آن روزها می‌آید و لایه‌لایش آهسته‌آهسته برای ننه فاتحه می‌فرستم و پشت‌بندش برای بابا و همسایه دست‌راستی‌مان و آن طرف‌تری و هرکسی که به ذهنم می‌رسد. حقیقتش حالم خیلی خوش نیست. اما خیلی وقت است که دوست دارم نامه‌ای بنویسم، بگذارم پر شال یکی از بچه‌ها که گذرش می‌افتد حرم و بخواهم به نیابت از من بپندازد یک گوشه از ضریح شما.

نامه را می‌دهم دست آن‌ها که دل پاک‌تر و مقرب‌تر و شایسته‌ترند؛ شبیه آن‌هایی که از ده نامه می‌دهند و کنارش تحفه‌ای می‌گذارند برای شما؛ هر چه به دستشان می‌آید، ماستی و دوغی و بعضی‌ها چرب‌ترش می‌کنند. دوست دارم مثل آن‌ها شوم. حقیقتش تکنولوژی و دنیای خشک و سخت برایم تکراری شده و دلم را زده است. اصلا می‌دانی این کلیده‌های خشک که برای تایپ کردن‌اند، هیچ لطفی ندارند برای نوشتن عریضه‌ای که حساب و کتابش از همه نامه‌های دنیا جداست.

سیستم را خاموش می‌کنم. حرف‌هایی که ته دل و سر زبان خیلی‌هاست، سر زبان من هم هست. زبان اداری با نامه‌نگاری خیلی فرق می‌کند. خیلی‌ها نه سواد درست و حسابی دارند و نه بلدند مثل امروزی‌ها لفظ قلم و کتابی حرف بزنند اما خیلی خوب بلدند با همان خط کج وکوله عریضه‌ای بنویسند و تو را راضی کنند که حاجتشان را زود بدهی. لفظا فکر کن من هم یکی از آن‌ها هستم. سلام را با خط شکسته می‌نویسم و کنارش یک گل می‌کشم. احتمال اینکه بعد از هر جمله، گلی پشت‌بندش باشد، خیلی زیاد است. ذوق می‌کنم. برای گزینش واژه‌ها وسواس دارم. انگار برای کسی است که دلتنگ دیدنش هستم اما فرشتش جور نمی‌شود و هزار بهانه دیگر هر کلمه و عبارتی که روی کاغذ می‌آید، کیفم کوک‌تر می‌شود. دلم می‌خواهد نامه‌ام همه چیز را با هم داشته باشد؛ تحکم، عشق، تملق و قربان صدقه رفتن و... خودکار را با احتیاط می‌چرخانم. نکند کلمه‌ای بخواهم و دوست داشته باشم و جا بماند و به شما نرسد. گاه ویرم می‌گیرد به جای اینکه بنویسم فلان کار را برایم انجام دهید، مودبانه‌تر پیش بروم و جایش یک عبارت این شکلی بیاورم که مثلاً استدعا دارم اما بقیه‌اش تحریر همان چیزهایی است که می‌دانید و نیازی به یادکردنش نیست. وقتی تمام می‌شود، با گلاب ته کیفم خوشبویش می‌کنم و آهسته تا می‌زنمش و رویش می‌نویسم: آقا! خواهشمندم دستور لازم را مبذول فرمایید. با احترام! اعتقاد و باور خودم از گذشته‌ها، خلوص و سادگی‌شان را ببین. تا اینجا همه نشانی‌ها درست از آب درآمده است. توی عکس‌هایشان هم پیدااست و... نمی‌دانم قاعده دل به دل را.



شهریار
SHAHIRANEWS.IR
شماره ۲۳
۲۳ خرداد ۱۴۰۲
شماره ۲۳۳



با عزیزان خود به میدان بیاییم

واقعۀ مباحله در شرایطی رخ داد که علمای مسیحی نجران نمی‌پذیرفتند اسلام به‌عنوان شریعت خاتم بر پیامبر اکرم ^(ص) نازل شده است و سخنان حضرت ختمی‌مرتبت ^(ص) برحق و اسلام دینی آسمانی است. لذا رسول اکرم ^(ص) به دستور خدای متعال به آن‌ها پیشنهاد دادند به منظور مباحله (نفرین کردن دیگری)، شما با عزیزان خود بیایید و ما هم با عزیزان خود می‌آییم. پس در روز مباحله ایشان با حضرت امیرالمؤمنین ^(ع)، حضرت زهرا ^(س) و امام حسن ^(ع) و امام حسین ^(ع) راهی مکان موعود شدند و آیه نازل شد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ ... عَلٰی الْكَافِرِینَ» (سوره آل عمران، ۶۱) تا از خدا بخواهیم نفرین او بر اهل باطل جاری شود.

پیام بزرگ مباحله

پیام بزرگ مباحله برای ما، بیداری جامعه با ایثار جان خود و عزیزانمان است. گاه بیداری جامعه با برخورد نظامی ممکن نمی‌شود.

به عبارت دیگر زمانی ما با حکومت و حاکمی قلدر و جلاد رویه‌رو هستیم که باید با فشار نظامی و خوف و ترس، او را سر جایش بنشانیم. اما در بسیاری از مواقع طرف مقابل، دیکتاتور و جلاد نیست، بلکه فهم لازم را درباره مسائل ندارد.

یکی از راه‌های مواجهه با چنین افرادی، آن است که همه سرمایه و عزیزانمان را به مدد بگیریم و با ایمان به حقانیت راه خود، به میدان برخورد و مواجهه برویم تا طرف مقابل دریابد که حاضرم برای اثبات حق و اعتقادی که به آن داریم، از همه هستی خود بگذریم؛ چنان‌که پیامبر ^(ص) عزیزترین افراد خانواده خود را به میدان مباحله بردند.

بررسی آموزه‌های مباحله برای جبهه حق در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سلیمانی

برای حق باید هزینه کرد

امروز هم وقت مباحله است

امام حسین ^(ع) بعد از شهادت حضرت مسلم ^(ع) می‌دانستند که پیروزی ظاهری برایشان حاصل نمی‌شود و به شهادت می‌رسند اما دنبال بیدارگری بودند، چنان‌که بعد از عاشورا، همان دل‌های زنگارگرفته اهل کوفه بیدار شد و عده‌ای هم تا پای شهادت پیش رفتند و جامعه متحول شد. امروز هم همین است؛ اگر بخواهیم انقلاب اسلامی را در این مرحله به‌دنیا بیاوریم، از راه‌های بیداری دل‌ها، آن است که همه ظرفیت‌های خود اعم از جان و مال و آبرو را به میدان بیاوریم و در راه این آرمان هزینه کنیم.

جذب قلوب؛

با ایستادن بر سر آرمان‌ها

وقتی پیامبر ^(ص) مباحله را پذیرفتند، دل‌های آگاه می‌گویند اگر این‌ها برحق نبودند، چطور تا این اندازه ایستادگی کردند، چنان‌که مردم غزه و لبنان و ملت ایران و یمن با همه دارایی و هستی خود پای حق ایستاده‌اند که این ایستادگی و نهراسیدن، راهبردی مهم و مؤثر برای بیداری قلب‌ها و افکار است. لذا امروز بر اثر مقاومت، بیداری‌هایی در جهان رخ داده است و موضع‌گیری‌های تند و صریح علیه استکبار و مزدورانش می‌شود. این نشان می‌دهد که اگر در راه آرمان‌های مقدس هزینه کنیم، حقانیت آرمان ماثبات می‌شود و دیگران را به مسیر هدایت جذب می‌کند.

آرمان‌گرایی،

بدون هزینه نمی‌شود

درس مهم دیگر مباحله آن است که بدانیم باید در راه حق هزینه کنیم و این مسیر بدون هزینه به مقصد و مقصود نمی‌رسد. اگر پیامبر اسلام ^(ص) چنین هزینه‌ای را از خانواده خود نمی‌کردند، اسلام جهانی نمی‌شد. لذا جوهره و خمیرمایه مباحله، این است که با همه هستی و عزیزترین‌های خود به میدان مواجهه با مخالفان و دشمنان برویم. امروز این هزینه کردن، آمدن با همه وجود به میدان جهاد است. وقتی دنیا این همه ایثار را می‌بیند، اینکه حاضرم در راه حق فرماندهان ارشد نظامی و دانشمندان هسته‌ای‌مان را تقدیم کنیم، متوجه حقانیت ما می‌شود، چون اگر صرفا به دنبال حکومت و تسلط بر دیگران بودیم، این هزینه‌ها در راه آرمان معنا نداشت. ملت‌های دنیا این حقیقت را می‌بینند و حق را درک می‌کنند.

گفت‌وگو

آمنه مستقیمی | وقایع مهم صدر اسلام درکنار تأثیر عمیق در هنگام وقوع، در جغرافیای زمان و مکان محصور نمانده‌اند و با گذشت قرن‌ها هنوز هم افق‌گشایی می‌کنند و راهکار پیش‌پای ما می‌گذارند. «مباحله» (یعنی لعنت فرستادن و نفرین کردن دروغگو از طرف خداوند) نیز از آن دست وقایعی است که نه‌فقط در زمان رسول خدا ^(ص)، بلکه تا امروز و قیامت، نقشه راه جذب قلب‌ها و راهبرد نرم همراه کردن مخالفان با جبهه حق را ترسیم می‌کند و یادمان می‌دهد که در بحبوحه فریب‌کاری‌ها و عملیات‌های رسانه‌ای دشمن، چطور به دنیا ثابت کنیم ما برحقیم. در این‌باره با حجت‌الاسلام والمسلمین جواد سلیمانی، عضو هیئت علمی مؤسسه امام خمینی ^(ع)، استاد تاریخ اسلام و کارشناس برنامه تلویزیونی «سوره»، گفت‌وگو کرده‌ایم.

برای اثبات حق باید از عزیزترین‌ها گذشت

مباحله به تاریخ نشان داد که یک راه بیدار کردن افراد و جامعه، ایثار جان خود و عزیزانمان است تا دل‌های نظاره‌گر، بیدار و جذب شود و جامعه به‌سمت حق بیاید. حضرت سیدالشهدا ^(ع) نیز برای بیدار کردن جامعه عصر خود از این روش استفاده کردند. در زمان مباحله، علمای مسیحی وقتی دیدند پیامبر ^(ص) با اهل بیت خود آمده‌اند، از مباحله ترسیدند و گفتند: اگر پیامبر ^(ص) برحق نبود، با نزدیکانش به میدان نمی‌آمد. امام حسین ^(ع) هم برای بیدارگری جامعه به این نتیجه رسیدند که باید جانبازی کنند و با زن و فرزند و خانواده و یاران و عزیزانشان، راهی کربلا شدند؛ چون می‌دانستند که این خون‌ها بیدارکننده است و چنین هم شد.

حجت‌الاسلام والمسلمین جواد سلیمانی:

درس مهم مباحله آن است که بدانیم باید در راه حق هزینه کنیم و این مسیر بدون هزینه به مقصد و مقصود نمی‌رسد

روشنا

امیرالمؤمنین ^(ع)؛ جهاد چهار شاخه دارد: امر به معروف، نهی ازمنکر، پایداری در جبهه‌های جنگ و دشمنی با تبهکاران. (الخصال، ۲۳۲/ ۷۴)



بر سر عهد

تاریخی است، جریانی که ظلم را نهادینه کرد، حقیقت را به حاشیه برد و زمینه‌ساز عاشورا شد.
و بعد می‌خوانیم: اللَّهُمَّ الْغَنِّ الْغُصَابَةَ الَّتِي جَاهَدْتَ الْجَشْنَينَ...؛
این دیگر لعن فرد نیست، لعن یک شبکه است، یک گروه، یک گروه به‌هم‌پیوسته که علیه نور قیام کردند. آیا‌ها که جنگیدند، بیعت کرده بودند، ولی از پشت خنجر زدند و برای قتل حجت خدا دست به دست هم دادند. و ما، به حکم دین، به حکم عقل، به حکم انسانیت، نمی‌توانیم در برابر آن‌ها ساکت بمانیم.

لعن، مرزبان ولایت است. نه برای ستیز با

اشخاص. که برای اعلام بیزار ی از خطی که در برابر نور خدا ایستاده است، همان خطی که اگر امروز هم ادامه پیدا کند، کربلایی دیگر خواهد ساخت.
لعن، یعنی مسئولیت. یعنی اینکه ما تصمیم گرفته‌ایم فقط تماشاگر ظلم نباشیم. اگر لعن نکنیم، به‌تدریج ظلم برایمان عادی می‌شود. زیارت عاشورا ما را بیدار نگه می‌دارد؛ به ما می‌آموزد که نمی‌شود هم با حسین ^(ع) بود و هم از کنار قاتلانش بی‌تفاوت گذشت.
امروز بیاییم پیرسیم، آیا مرزا در دل ما مشخص‌اند؟ آیا از جبهه باطل فاصله گرفته‌ایم یا فقط با زبان لعنت می‌فرستیم اما دلمان تسلیم همان خط است؟
لعن یعنی ایستادگی. یعنی هنوز ایستاده‌ایم و زیارت عاشورا، تا این جمله نباشد، کامل نمی‌شود.